

# زبان و زندگی<sup>۱</sup>

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۰، شماره اول: ۱۸۷-۱۶۳

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

محمد فرهادی<sup>۲</sup>

دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

علی کاظمی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

پذیرش: ۹۲/۹/۱۵

دریافت ۹۲/۴/۱۱

## چکیده

مقاله‌ی حاضر در پی کاوش نسبت زبان و زندگی در جامعه‌ی معاصر ایران است. تلقی متبوع این مکتوب از زبان و زندگی بر فلسفه‌ی «ویتگنشتاین متأخر» و «هایدگر متقدم» متکی است. پس از معرفی ریشه‌های فلسفی، معادل جامعه‌شناختی آن‌ها نزد متفکران جامعه‌شناسی معاصر برای تمهید کارپایه‌ی مفهومی مورد بررسی قرار گرفته است. بر این اساس گفتمان مدنظر «فوکوی» دیرینه‌شناس و وجه جامعه‌شناختی آن نزد «لاکلاو» و «موفه» به‌مثابه راهنمای نظری پژوهش تعیین شد. پس از گشودن گره‌های نظری و تعیین محدوده‌ی معنایی مفاهیم مرکزی، «تحلیل گفتمان» که بیش‌ترین قرابت با موضوع و مسئله‌ی این مکتوب را داراست به‌عنوان روش تحقیق برگزیده شد. اطلاعات مورد تحلیل از طریق مصاحبه‌ی باز و نیمه‌ساخت‌یافته از دو قشر پزشکان و بازاریان فراهم شده است.

نتایج تحقیق از طریق تحلیل بازی‌های زبانی و اعمال گفتمانی مصاحبه‌شوندگان، سه صورت‌بندی گفتمانی را پیش نهاد که با عناوین گفتمان علمی، گفتمان عرفی و گفتمان شرعی از هم تفکیک شده‌اند. مقایسه‌ی تحلیلی موارد مصاحبه‌ناظر بر این است که بازی‌های زبانی و اعمال گفتمانی هر صورت‌بندی، منظومه‌ی گفتمانی متمایزی پدید می‌آورد که منبع معنادهی به زندگی عاملان اجتماعی است. بر این اساس و با تکیه بر مبانی نظری تحقیق، سامان زندگی و هستی اجتماعی در جامعه‌ی معاصر ایران را می‌توان از منظری زبانی مورد فهم قرار داد. منظر زبانی، فهمی نو از مناسبات اجتماعی به دست می‌دهد و روابطی را به تحلیل می‌کشد که از دام نظریات کلاسیک می‌گریختند. این مقاله استدلال می‌کند زبان دریچه‌ای است که می‌تواند برای فهم پیچیدگی جامعه‌ی معاصر ایران، به غنای نظریه‌ی جامعه‌شناسی بینجامد.

**کلیدواژگان:** زبان، زندگی روزمره، عمل، گفتمان، بازی زبانی، عمل گفتمانی.

<sup>۱</sup>. این مقاله حاصل پایان‌نامه‌ی دکتری به‌راهنمایی دکتر پرویز پیران است. منش آکادمیک ایشان مخالف درج نام او در مقالات حاصل از پایان‌نامه‌هایی است که به‌راهنمایی وی انجام می‌شود. قدردان زحمات ایشان هستم.

<sup>۲</sup>. پست الکترونیکی نویسنده‌ی رابط: [m.farhadei@gmail.com](mailto:m.farhadei@gmail.com)

## مسئله

«زندگی» محل جوشش آغازین مفاهیم ذهنی و معرفت بشری بوده است. اما این مهم تنها در دوران معاصر مورد توجه قرار گرفت و تحولی بنیادین پدید آورد که تمام عرصه‌های اندیشه را درنوردید. توجه به زندگی روزمره، متناظر با هبوط فلسفه از عالم اثیری به دنیای انضمامی زندگی بود و به جای اشتغال به مفاهیم متعالی نظیر وجود و ماهیت به مناسبات معمول زندگی مردمان و مختصات آن مشغول شد.

توجه به زندگی، انسان و اعمال و افعال فردی و جمعی او را به مرکز توجه فکر فلسفی وارد کرد و جامعه‌شناسی دوباره با فلسفه درآمیخت.<sup>۱</sup> توجه فکر فلسفی به انسان، زمینه‌های زیست و مناسبات حاصل و حامل آن را به مسائل فلسفی و هم‌چنین منشأ حل این مسائل بدل نمود. نگاه مسئله‌مند به زندگی روزمره به بنیاد آن یعنی زبان تسری یافت و نسبت میان زبان و زندگی به سرچشمه‌ای جوشان برای مناظر فکری فلسفی و جامعه‌شناختی تبدیل شد.

کاوش نسبت زبان و زندگی روزمره به تحولی در جریان فکری معاصر بدل شد که با عنوان «چرخش زبانی»<sup>۲</sup> از آن یاد می‌شود. چرخش زبانی مفهومی فریه است که تاریخی انباشته در پس و بیرقی افراشته در پیش دارد؛ چنان‌که از متفکران متأخر جامعه‌شناسی کسی از اثرات آن در امان نمانده است. با این وصف می‌توان گفت هر تعبیری از جامعه‌ی معاصر، ناگزیر از چشم‌انداز زبانی به هستی اجتماعی و مناسبات مولود آن است. چنین سودایی نیازمند طرح منظری استوار از نسبت مفاهیم متعددی است که از سرچشمه‌های مختلف جوشیده و به این موضع رسیده است. آشکار است چنین فرض متهوران‌ه‌ای نیازمند حل معضلات نظری پیچیده برای توجیه این رابطه است که بخشی از صفحات مقاله در خدمت آن قرار دارد.

بر این قیاس مسئله‌ی مکتوب حاضر تلاشی برای آزمون این فرض بنیادی و جست‌وجوی نسبت زبان و زندگی در جامعه‌ی معاصر ایران است. این منظره راهنمای کلان این نوشته به‌مثابه فرض اولیه برای اکتشاف ابعاد و اوصاف این رابطه در سطح نظری و تجربی خواهد بود.

<sup>۱</sup> . دورکیم می‌خواست جامعه‌شناسی را از فلسفه جدا کند و آن را فضیلتی کلان می‌پنداشت.

<sup>۲</sup> linguistic turn

### ریشه‌های فلسفی

اول کس که زبان را به‌مثابه مفهومی مسئله‌مند وارد فکر فلسفی کرد، ویتگنشتاین<sup>۱</sup> بود. وی در دو دوره‌ی فکری خود دوبار سنت فلسفه‌ی تحلیلی را متحول کرد و دو جریان پدید آورد که زبان در مرکز آن‌ها قرار داشت. در دور اول حیات فکری - که با کتاب *تراکتاتوس؛ رساله‌ی منطقی* - فلسفی مشخص می‌شود - وی مسائل فلسفی را حاصل کژتابی‌های زبان می‌دانست و می‌پنداشت «فلسفه، سراسر سنجش زبان است» (ویتگنشتاین ۱۳۸۶: پاره‌ی ۴,۰۰۳۱) لذا با تدقیق زبان و تجزیه‌ی آن می‌توان جهان را با فهمی ریاضی‌گون درک کرد. وی در این دوره معتقد بود با توصیف جهان می‌توان آن را تا اعیان بسیط تجزیه نمود و مابه‌ازای زبانی عین را مهیا نمود. «مابه‌ازای زبانی فاکت اتمی گزاره‌ی بنیادین است که وجود یک فاکت اتمی را بیان می‌کند (همان: پاره‌ی ۴,۲۱). یک گزاره تصویر یک واقعیت است چنان‌که ما آن را تصور می‌کنیم. تصویر نسبت اشیا با هم‌دیگر را بازسازی می‌کند؛ این همان کاری است که گزاره انجام می‌دهد. اگر یک گزاره‌ی بنیادین با فاکت اتمی که توصیفش می‌کند منطبق باشد، پس صادق است. به‌این ترتیب می‌توان جهان را با گزاره‌ها، برابر نهاد.

پس از *تراکتاتوس*، ویتگنشتاین مدتی طولانی کار فلسفی را کنار گذاشت زیرا می‌پنداشت تمام مسائل فلسفی را نه حل، بلکه منحل کرده است. اما طی این مدت برخی ناسازه‌های مدعیات *تراکتاتوس* او را آرام نگذاشت و با تشکیک در بنای رساله، وارد دوره‌ی دوم حیات فکری خود شد. در این دوره که با کتاب «پژوهش‌های فلسفی» مشخص می‌شود وی با بازاندیشی متهورانه‌ای زبان را از منظری نو نگرست. وی خلاف مدعای *تراکتاتوس* استدلال کرد زبان قابل تقلیل به گزاره‌های بسیط و اشکال ناب نیست و هر نشانه‌ی خاص، در موقعیت‌های مختلف می‌تواند معانی متفاوتی افاده کند. پس معنای آن موکول به موقعیتی است که در آن به کار گرفته می‌شود؛ «معنای یک واژه [نشانه]، کاربرد [استعمال] آن است (ویتگنشتاین ۱۳۸۰: پاره‌ی ۴۳) ... معنا جوئی است که واژه را همراهی می‌کند، که آن را با خود برای هرگونه کاربرست می‌برد»<sup>۲</sup> (همان: پاره‌ی ۱۱۷).

<sup>۱</sup> Ludwig (Josef Johnn) Wittgenstein

<sup>۲</sup> چنان‌که خواهیم آورد این تلقی، قرابت تام با تعریف فوکو از گزاره - به‌عنوان واحد بنیانی گفتمان - دارد.

معنای یک واژه نه در خود بلکه در کاربرد آن و ارتباطش با سایر واژگان در یک وضعیت خاص عینی نهفته است.<sup>۱</sup> لذا زبانی را تصور کردن به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است. «شکل زندگی»<sup>۲</sup> به مجموعه‌ی اعمال تنیده در یک موقعیت اطلاق می‌شود که زبان هم جزئی از آن‌هاست. «سخن گفتن به زبان، بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است» (همان: پاره‌ی ۲۳). زبان در این تلقی با سایر اعمال در زندگی روزمره در پیوند وثیق قرار دارد. ویتگنشتاین درهم تنیدگی زبان و اشکال زندگی را با مفهوم «بازی زبانی»<sup>۳</sup> می‌نامد. «کاربرد واژه‌ها و هم‌چنین کل زبان، شامل زبان و اعمالی را که در آن بافته شده است، بازی زبانی خواهیم نامید» (همان: پاره‌ی ۷).

ویتگنشتاین بازی را با مفهوم «قاعده»<sup>۴</sup> توضیح می‌دهد که «نقش»<sup>۵</sup> جزء لاینفک آن محسوب می‌شود لذا بازی به معنای نسبت متقابل نقش‌ها درون مجموعه‌ای از قواعد است. بنابراین زبان در «عمل»<sup>۶</sup> ریشه دارد و از این رو «آموزش زبان، توضیح نیست بلکه تربیت است» (همان: پاره‌ی ۵) و درحین کاربرد آموخته می‌شود که با مجموعه‌ای از اعمال در پیوند است و با کاربست معنا در دل آن اعمال یاد گرفته می‌شود. «پیروی از قاعده هم یک رویه است» (همان: پاره‌ی ۲۰۲) ... پیروی از یک قاعده، پیمانی را بستن، دستوری دادن و... عبارتند از رسم‌ها، استعمال‌ها، اعمال یا نهادها» (همان: پاره‌ی ۱۹۹). ویتگنشتاین تأکید می‌کند نهاد در مقام محل تجلی توافقات جمعی و قواعد، مدنظر اوست و به این ترتیب مناسبات اجتماعی را به قلب مسائل فلسفی وارد می‌کند. «نهاد» مجموعه توافقات افراد بر سر عمل در یک موقعیت است و فرد بدون اندیشه یا آگاهی از آن پیروی می‌کند. «هنگامی که از قاعده‌ای پیروی می‌کنم، انتخاب نمی‌کنم. از قاعده کورکورانه پیروی می‌کنم» (همان: پاره‌ی ۲۱۹). یعنی آگاهی در عمل در مناسبات اجتماعی، آگاهی عملی است و نه آگاهی آگاهانه. بر این اساس از منظر ویتگنشتاین انسان با زبان و عمل وجود می‌یابد و اوصاف اجتماعی به خود می‌گیرد. آدمی در جریان عمل در یک شکل زندگی، زبانی پدید می‌آورد که خود ترکیبی از قواعد و رویه‌های جمعی است که در «نهاد» خلاصه می‌شود.

<sup>۱</sup> این تعبیر، تمایز سوسور میان parole و lang را در ذهن تداعی می‌کند.

<sup>۲</sup> life form

<sup>۳</sup> language game

<sup>۴</sup> rule

<sup>۵</sup> role

<sup>۶</sup> practice

ویتگنشتاین در کاوش نسبت زبان و زندگی، پیش راند و حکم کرد «واژه‌ها هم اعمال‌اند» (همان: پاره‌ی ۵۴۶).

پس از ویتگنشتاین کسانی نظیر آستین<sup>۱</sup> و سرل<sup>۲</sup> این حکم را تا ارائه‌ی نظریه‌ی «کنش کلامی»<sup>۳</sup> توسعه بخشیدند. کنش کلامی مدعی است بخش عمده‌ای از نهادها و مناسبات اجتماعی از گونه‌ی کنش کلامی هستند. آستین در کتاب «چگونه با کلمات کاری انجام می‌دهیم؟»<sup>۴</sup> - که مجموعه سخنرانی‌های او در یادمان ویلیام جیمز در دانشگاه هاروارد است - استدلال می‌کند «همه‌ی گزاره‌هایی که وصف صادق یا کاذب می‌گیرند، توصیفی نیستند؛ (آستین ۱۹۶۲: ۳) گزاره‌ای که من با آن کسی را «لعنت» می‌کنم، نیازی به استدلال ندارد و مقید به وصف صادق و کذب نیست (همان: ۶)... من این دسته از گزاره‌ها را "جملات کنشی" می‌نامم» (همان: ۷). این استدلال که از سوی سرل توسعه یافت مدعی است ما با بیان کلمات کاری انجام می‌دهیم و تغییری در وضع امور جهان خارج پدید می‌آوریم که گاه تبدیل به یک الگوی عمل و حتی نهاد شده و موجد اثرات ماندگار می‌شود.

با این ترتیب ویتگنشتاین زبان و زندگی را با هم درآمیخت و مفهوم عمیق «عمل» را طرح نمود که کلام و کنش را متناظر با هم ارزیابی می‌کرد. این بصیرت نزد متفکران متأخر جامعه‌شناسی به جریانی نیرومند بدل شد تا جایی که بدون ویتگنشتاین بنای فاخر اندیشه‌ی کسانی مانند گیدنز، هابرماس و فوکو فرو می‌ریزد. نسبت جامعه‌شناسی معاصر و اندیشه‌ی ویتگنشتاین بعد از معرفی هایدگر به تفصیل بحث خواهد شد.

مارتین هایدگر<sup>۶</sup> در سنت فلسفه‌ی قاره‌ای از منظری دیگرسان، به تبیین نسبت زبان و زندگی پرداخت و مفهوم فربه‌ی «دازاین»<sup>۷</sup> را از منظر زبانی جلوه داد. جهان دازاین ساختاری بین‌الذهانی دارد و لذا دیگران در آن مفروض هستند (مولهال ۲۰۰۵: ۸۹). برخی مانند رورتی معتقدند هایدگر «دازاین را امری سراسر زبانی می‌دانست هم‌چنان‌که پدیده‌ای سراسر اجتماعی بود» (رورتی ۱۹۹۱: ۵۱). هایدگر دازاین را در اعمال او در زندگی انضمامی روزمره ارزیابی

<sup>1</sup> John L. Austin

<sup>2</sup> John R. Searle

<sup>3</sup> speech act

<sup>4</sup> How To Do Thing with Words

<sup>5</sup> performative sentence

<sup>6</sup> Martin Heidegger

<sup>7</sup> Dasein

می‌کرد و از همین رهگذر متوجه اهمیت زبان در بساخت دازاین شد. او به‌پیش‌راند و در کتابی با‌عنوان «راهی به سوی زبان»<sup>۱</sup> بر زبان و نسبت آن با دازاین متمرکز شد.

در مقاله‌ی «سرشت زبان»<sup>۲</sup> هایدگر به‌تصریح می‌گوید: «جایی که زبان نیست، هیچ چیز وجود ندارد. حتی می‌توانیم پیش برویم تا به این گزاره برسیم: یک چیز تنها جایی «وجود» دارد که یک واژه آن را به هستی درآورد» (هایدگر ۱۹۸۲: ۶۳). وی معتقد است بیرون از زبان حتی نمی‌توانیم از هستی سخن بگوییم، بیرون از زبان هیچ‌چیز نیست؛ بر همین مبنا «زبان، خانه‌ی هستی است» (همان). هایدگر هستی و زبان را یکی می‌دانست و می‌پنداشت پرسش از زبان، پرسش از هستی است. «پرسش [از هستی] نیز تقوای اندیشه است» (همان: ۷۲). وضع اصیل تفکر البته قابل‌تقلیل به پرسش نیست اما تنها راه تعقیب هستی بنیادین است. زبان دریچه‌ای خواهد شد به‌سوی هستی بنیادین؛ «هستی زبان<sup>۳</sup> به زبان<sup>۴</sup> هستی بدل می‌شود» (همان).

با این حکم تلقی اصیل هایدگر از هستی و زبان آشکار می‌شود؛ تنها دریچه‌ی دستیابی به هستی، زبان است. زبان با این وصف عمق بلندی می‌یابد که نه رنگ و رُوی‌هی هستی که خود هستی است. از این منظر تمام احکام هایدگر در باب هستی به زبان نیز قابل‌اطلاق است و بودن-در-جهان، همان بودن-در-زبان است.

### جامعه‌شناسی متأخر

هابرماس از جمله بزرگان جامعه‌شناسی معاصر است که جامعه و مناسبات آن را از منظری زبانی فهم می‌کند. وی در آغاز دوره‌ی دوم حیات فکری خود، با اذعان به اهمیت زبان در هستی اجتماعی، نقطه‌ی عزیمت پروژه‌ی اجتماعی خود را فلسفه‌ی تحلیلی معرفی نمود:

«از نقطه‌نظر جامعه‌شناسی بهتر است که با کنش ارتباطی آغاز کنیم، نه با نظریه‌ی کنش (فلسفه‌ی کنش)... فلسفه‌ی تحلیلی که نظریه‌ی معنا را به‌عنوان هسته‌ی اصلی خود دارد، نقطه‌ی عزیمت خوبی است برای یک نظریه‌ی کنش ارتباطی که موضوع فهم در زبان را، به‌عنوان وسیله هماهنگ کردن کنش، مرکز توجه خود قرار می‌دهد» (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۷۶).

<sup>1</sup> On the Way to Language

<sup>2</sup> The Nature of Language

<sup>3</sup> being of language

<sup>4</sup> language of being

عطف عنان هابرماس به سوی فلسفه‌ی تحلیلی وی را با مبانی «چرخش زبانی» درگیر کرد. چرخش هابرماس به سوی زبان نوعی روی‌گردانی از پارادایم فلسفه‌ی آگاهی نیز هست که دو روی یک سکه محسوب می‌شوند (پلزنتز ۱۹۹۹: ۱۴۹). او با کنار نهادن سوژه‌ی خودآگاه، آگاهی را امری بین‌الذاتانی و مشترک میان کنش‌گران دانست و بر همین اساس تأکید می‌کند معنایی گزاره‌ها، گفتار و استدلال‌ها اموری مشترک و عمومی هستند و به صورت خصوصی معنایی را افاده نمی‌کنند و لذا معنا امری بین‌الذاتانی است نه عینی. هابرماس با درهم‌تنیده دانستن فهم و معنا می‌گوید یک تئوری معنا باید تئوری فهم نیز باشد (فینلیسون ۲۰۰۵: ۳۸-۳۵).

هابرماس با بهره‌جویی از نظریه‌ی کنش کلامی ویتگنشتاین و وجه منقح آن نزد آستین، استدلال می‌کند هر کنش کلامی صادقانه سه مدعای معتبر دارد: حقیقت، درستی و راست‌گویی؛ هر کنش کلامی اعم از بیانی، خواهشی، اعلامی این سه مؤلفه را با خود به همراه دارد (همان: ۳۵-۶). از آن‌جا که مفاهیم در مقام بنیان معنا و فهم، مقولات اشتراکی و بین‌الذاتانی هستند که در زیست‌جهان شکل می‌گیرند، می‌توان نظم اجتماعی را بر همین رویه بنا نهاد لذا با استفاده از همین منطق و تقویت نهادین آن مناسبات اقتصادی، سیاسی و اخلاقی با اجماع اعضای جامعه تأسیس خواهند یافت. بر همین مبنا از نظر هابرماس گفتمان، گفت‌وگو درباره‌ی گفت‌وگو است؛ گفت‌وگویی که متمرکز بر توافق گسسته در زمینه‌ی کنش برای ترمیم آن است. از منظر وی ما به منظور دستیابی به توافقی مبتنی بر انگیزه‌های عقلانی و بازگشت به عرصه‌ی هموار کنش وارد گفتمان می‌شویم (همان: ۴۱).

کنش ارتباطی برای ایجاد توافق و فهم متقابل میان افراد شکل می‌گیرد و معطوف به اجماع عام است. هابرماس با بهره از تفکیک آستین میان کنش «زبانی»<sup>۱</sup> و عمل «بیانی»<sup>۲</sup> آن را در نظریه‌ی کنش ارتباطی خود به کار گرفت. برای وی «اثر بیانی کنش زبانی»<sup>۳</sup> تصریح مبانی عقلانی وفاق است که هدف آن دستیابی به توافق می‌باشد. برای مثال در گفتن این‌که لطفاً این‌جا سیگار نکش! هدف شما به جز منع من از استعمال سیگار، قانع کردن من در معتبر و عقلانی بودن استدلال خودتان است تا مرا داوطلبانه به حکم خود قانع کنید (همان: ۴۹). برمبنای

<sup>۱</sup> illocutionary

<sup>۲</sup> perlocutionary

<sup>۳</sup> illocutionary effect of a speech-act

این رویکرد، هابرماس تعاملات روزمره را از زمره‌ی کنش‌های ارتباطی ارزیابی می‌کند و به‌طریق اولی سامان زندگی اجتماعی را بر کنش زبانی بنا می‌کند.

گیدنز به‌اذعان خود گلچینی<sup>۱</sup> (گیدنز: ۱۹۸۴: ۲۲ مقدمه) از مفاهیم اندیشمندان متقدم خود را برای طرح منظر خود از جامعه‌ی معاصر کنار هم نشانده است. وی در توضیح نظریه‌ی ساختاریابی<sup>۲</sup> خود - که آن را براساس دو مفهوم قواعد و منابع استوار می‌داند - تصریح می‌کند: «من ساختار را به قواعد (و منابع) تحویل می‌کنم. بر این مبنا ساختار به کیفیات تنظیمی ارجاع دارد که امکان شکل‌گیری زمان/ فضا در سیستم اجتماعی را فراهم می‌آورد. به‌این ترتیب ساختار، نظم بالقوه‌ی روابط انتقالی است و ... کیفیات ساختاری را به نمایش می‌گذارد. من عمیق‌ترین کیفیات ساختاری که کلیت جامعه را بازتولید می‌کنند، اصول ساختاری<sup>۳</sup> می‌نامم. آن دسته از اعمالی که بیش‌ترین گستره را در زمان-فضا<sup>۴</sup> دارند، نهاد<sup>۵</sup> نام‌گذاری می‌کنم. باین‌وصف من ساختار را مجموعه‌ای از قواعد<sup>۶</sup> و منابع<sup>۷</sup> می‌دانم» (همان: ۱۷).

«قواعد معمولاً در پیوند با مفهوم بازی قرار دارد. می‌خواهم کیفیت قاعده‌محور<sup>۸</sup> نظام اجتماعی را مورد تأکید قرار دهم که با نام ویتگنشتاین پیوند خورده است و زندگی اجتماعی را با تمثیل بازی کودکان توضیح می‌دهد (همان: ۱۸). گیدنز مفهوم قواعد را از ویتگنشتاین برگرفته و به آن اذعان می‌کند اما این تنها وام وی از فلسفه‌ی تحلیلی ویتگنشتاین متأخر نیست؛ او فکر «برساخت جامعه» را نیز از ویتگنشتاین به عاریه گرفته است. «ویتگنشتاین فهم تازه‌ای از کنش به دست داده که نظریه‌ی اجتماعی معاصر حول محور آن شکل گرفته است.» (گیدنز: ۱۹۹۳: ۲۲). گیدنز درتصریح اثر ویتگنشتاین بر فهم وی از مناسبات اجتماعی تصریح می‌کند: «آثار ویتگنشتاین برای نظریه‌ی اجتماعی از این حیث که زبان را با کردارهای اجتماعی پیوند می‌زند، حائز اهمیت شایانی است... به‌نظر من پیوند وثیقی میان مارکس و ویتگنشتاین بر سر تولید و بازتولید جامعه به‌مثابه پراکسیس وجود دارد... ساختار زبان درمقام ساختی معنی‌دار از برساخت زندگی اجتماعی به‌عنوان کردارهای مستمر جدا نیست» (گیدنز: ۱۹۷۹: ۱۹-۱۷).

<sup>۱</sup> eclecticism

<sup>۲</sup> structuration

<sup>۳</sup> structural principle

<sup>۴</sup> time-space

<sup>۵</sup> institution

<sup>۶</sup> rules

<sup>۷</sup> sources

<sup>۸</sup> rule-governed



گیدنز ساختار و عاملیت را موقعیت‌هایی دوگانه و بیگانه از هم نمی‌بیند و این تلقی او برآمده از تعبیر وی از عاملیت است. «من مرکز‌زدایی از سوژه را می‌پذیرم و آن را مبنای نظریه‌ی ساختاریابی می‌دانم. اما این به معنای رهاکردن سوژگی در دنیایی از نشانه‌ها نیست. اعمال اجتماعی در فضا و زمان، اساس بر ساخت سوژه و ابژه‌های اجتماعی محسوب می‌شود. زبان تنها گفتن یا دلالت داشتن نیست بلکه هم‌ارز انجام کاری است که در واژه‌ی بدیع و عمیق «عمل»<sup>۱</sup> تجلی یافته است؛ این مفهوم از اندیشه‌های فاخر هایدگر در باب پدیدارشناسی و فلسفه‌ی زبان عرفی ویتگنشتاین نشأت گرفته است» (گیدنز ۱۹۸۴: ۲۲ مقدمه).

گیدنز عاملیت را با آگاهی او تعریف کرده و سه گونه یا سه قلمرو آگاهی را از هم تفکیک می‌کند. «فروید شخصیت را قلمرو سه حوزه می‌دانست که هریک عاملیت جداگانه برای خود دارند. برای من آگاهی به مراقبت بازاندیشانه‌ی رفتارهای آدمی اشاره دارد که من آن را آگاهی عملی نام داده‌ام. آگاهی گفتمانی توانایی تبدیل اشیا به واژه است. ناخودآگاه در مقابل آگاهی گفتمانی، ناتوانی بیان کلامی کنش است» (همان ۴۵-۴۴). از این منظر گیدنز اثر زبان در بر ساخت عاملیت و ساختارهای اجتماعی را اساس نظریه‌ی خود قرار می‌دهد و تصریح می‌کند: «فرد در جریان زندگی برای مواجهه با موقعیت‌های مختلف از ذخیره‌ی آگاهی خود استفاده می‌کند یا در صدد تجهیز آن برای رویارویی با وضعیتی تازه است. این فرایند نظارت بازاندیشانه‌ی عامل در سطح زندگی روزمره است» (همان: ۴۴). گیدنز نیز برقیاس ویتگنشتاین آگاهی عملی را - که قلب نظریه‌ی ساختاریابی می‌نامد - تنیده در زبان ارزیابی می‌کند لذا می‌توان حکم کرد وی مکانیسم ساختاریابی را بر زبان و منطق حاکم بر آن استوار می‌داند.

فوکو را می‌توان مستقیماً با ارجاع به ویتگنشتاین مورد بررسی قرار داد. وی در دوره‌ی اول حیات فکری خود که شارحان دیرینه‌شناسی می‌نامند، مفهوم گفتمان را برای فهم تاریخ و جامعه معرفی می‌کند. فوکو در تعریف «گفتمان» می‌گوید: «به نظر من به جای تصریح معنای گفتمان به ابهام آن افزوده‌ام. آن را گاه به معنای قلمرو عمومی همه‌ی گزاره‌ها به کار برده‌ام، گاهی به معنای گروهی قابل تمایز از گزاره‌ها استفاده کرده‌ام و گاهی به معنای اعمال نظم‌یافته‌ای که تعدادی از گزاره‌ها را گرد هم می‌آورند به کار گرفته‌ام» (فوکو ۲۰۰۲: ۹۰).

<sup>۱</sup> praxis

هرکدام از این تعاریف که مبنای تحلیل باشد، «گزاره»<sup>۱</sup> واحد بنیانی آن است. «گزاره یک نقش و کارکرد است که به نشانه‌ها تعلق دارد. گزاره یک ساختار مشخص ندارد و از جمله‌ی<sup>۲</sup> [مدنظر زبان‌شناسان] و قضیه‌ی<sup>۳</sup> [منطق‌دانان] و کنش‌های کلامی<sup>۴</sup> [مدنظر فلاسفه‌ی تحلیلی] متمایز است.<sup>۵</sup> ما باید این نقش و کارکرد را بررسی کنیم که در اعمال واقعی، در شرایط مختلف و قواعدی که آن را هدایت می‌کنند و در زمینه‌ای که عمل می‌کنند حضور دارد» (همان ۸-۹۷). گزاره یک نقش و کارکرد است؛ و معنای آن تنها براساس کاربرد آن قابل تعریف است. این تعریف یادآور حکم بنیانی ویتگنشتاین است: «معنا کاربرد است» (ویتگنشتاین ۱۳۸۰: پاره‌ی ۴۳ و پاره‌ی ۱۱۷).

تحلیل گزاره‌ها برای کشف گفتمان، نیازمند فهم «قاعده‌مندی‌های گفتمانی»<sup>۶</sup> است. استخراج «واحد‌های گفتمانی»<sup>۷</sup> نیز گام نخست در کشف قاعده‌مندی‌های آن است: «ما این‌جا مجموعه‌ی گزاره‌ها را تحلیل می‌کنیم... چگونگی توجیه این گفتمان‌ها و مشخص کردن آنچه در هر شرایطی پذیرفته نمی‌شود، کار اصلی ماست» (همان: ۸-۲۵). از این‌رو آن‌گاه که کسی میان تعدادی از گزاره‌ها، یا آن‌گاه که میان موضوعات، گزاره‌ها، مفاهیم یا انتخاب مضامین، نظامی از پراکندگی را توصیف کند، یک صورت‌بندی گفتمانی را کشف کرده است (همان: ۴۱). گفتمان چیزی نیست که موضوعات تثبیت‌شده را شامل شود، بلکه خود موضوعات از سوی گفتمان شکل می‌گیرند. موضوعی نظیر دیوانگی را حوزه‌هایی مانند پزشکی، حقوق، خانواده یا مذهب به‌تنهایی شکل نداده‌اند، بلکه این رابطه‌ی بین آن‌ها بود که باعث شکل‌گیری دیوانگی شد. صورت‌بندی گفتمانی وقتی شناسایی می‌شود که یک فرد بتواند چنین گروه‌بندی‌هایی را بشناسد و نشان دهد چگونه موضوعات خاص گفتمان در مکان و قوانین خاص ظهور می‌کنند. هر کسی نمی‌تواند به‌راحتی حرفی تازه بزند، حرف تازه زدن کار ساده‌ای نیست. کافی نیست که

<sup>1</sup> statement

<sup>2</sup> sentence

<sup>3</sup> proposition

<sup>4</sup> speech act

<sup>۵</sup> فوکو بعدها در نامه‌ای به جان سرل اذعان کرد که گزاره یا حکم مدنظر وی با کنش‌های کلامی فلاسفه‌ی تحلیلی

هم‌سان است (دریفوس و رابینو ۱۳۸۲: ۱۲۱).

<sup>6</sup> discursive regularities

<sup>7</sup> discourse unites

چشم‌هایمان را باز کنیم، دقت کنیم یا آگاه باشیم. یک موضوع تحت شرایط پیچیده و روابط درهم‌تنیده پدید می‌آید.

این روابط گفتمانی هستند که موضوعاتی را که فرد درباره‌ی آن‌ها صحبت می‌کند، تعیین می‌کنند. «رابطه‌ی گفتمانی از سویی رابطه‌ی زبانی نیست بلکه مبتنی بر خود گفتمان به‌مثابه «عمل»<sup>۱</sup> است. گفتمان‌ها در خود موضوعاتی که درباره‌ی آن‌ها صحبت می‌شود حضور دارند» (همان: ۵۱). تعریف گفتمان به‌مثابه مجموعه‌ی گزاره‌ها گاه این شائبه را پیش آورده که این مقوله منظومه‌ای زبانی است حال آن‌که عمل در بنیاد آن قرار دارد و زبان خود برساخته‌ی اعمال انسانی است. این موضع، تحلیل ویتگنشتاین از زبان و نسبت آن با عمل را تداعی می‌کند که در مفهوم «بازی زبانی» خلاصه شده است. «گفتمان‌ها مجموعه‌ی نشانه‌ها نیستند بلکه مجموعه اعمالی هستند که موضوعاتی را که درباره‌ی آن‌ها صحبت می‌شود، شکل می‌دهند» (همان: ۵۴).

فوکو اصرار دارد گزاره را از تعابیر زبانی مستقل کند تا اوصاف تحلیل زبانی روش وی را مخدوش نسازد. گزاره‌ی مدنظر وی امری است که هیچ‌یک از قالب‌های موجود آن را تحمل نمی‌کند. اساساً فوکو از قالب فراتر می‌رود و به کارکرد می‌رسد: «یک گزاره را هم‌چنین باید براساس کارکردهای بیانی<sup>۲</sup> آن بررسی کنیم. یک گزاره چیزی است که یک گروه از نشانه‌ها را قادر می‌کند که به‌وجود بیایند و این قواعد و اشکال را به هستی درآورند. یک مجموعه از نشانه‌ها به‌علاوه یک چیز «دیگر» یک گزاره را می‌سازند. آن چیز دیگر رابطه‌ای است خاص خود؛ این رابطه علی نیست. این رابطه از نوع دال و مدلول نیز نیست» (همان: ۱۰۰-۹۹).

گزاره به مکان، شرایط، زمینه‌ی ظهور، اعتبار تمایز میان ابژه‌ها و بیان روابط شکل می‌دهد. گزاره امکان ظهور را تعریف می‌کند و از معنای جملات محدودیت‌زدایی می‌کند. گزاره از تمام واحدهای زبان‌شناختی متفاوت است. همه‌ی گزاره‌ها که شکل دستوری یک‌سانی دارند الزاماً رابطه‌ی هم‌سانی میان آن‌ها و موضوع گزاره برقرار نیست.

زمینه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ای که یک مجموعه نشانه‌ها یا جملات را به گزاره تبدیل می‌کند و یک بافت و زمینه‌ی خاص را برای آن‌ها فراهم می‌آورد و یک محتوای خاص را بازنمایی می‌کند، همگی یک شبکه‌ی پیچیده را شکل می‌دهند. گزاره به‌خودی‌خود وجود ندارد بلکه همیشه به یک کل متعلق است و همیشه در میان سایر گزاره‌ها ایفای نقش می‌کند. «من بیش‌تر از این‌که

<sup>1</sup> practice

<sup>2</sup> the enunciative function

گزاره را یک واحد زبانی بدانم، آن را دارای یک کارکرد بیانی می‌دانم که واحدهای زبانی متفاوت و متنوعی را دربرمی‌گیرد و به‌جای این که معنای خاصی به این واحدها بدهد، آن‌ها را به یک زمینه یا موضوعی خاص مرتبط می‌کند» (همان: ۱۱۹). لذا آنچه گزاره را گزاره می‌کند، یک واحد بنیانی زبانی نیست که معنایی ثابت داشته باشد، بلکه یک میدان عملیاتی است که نقش بیانی را به گزاره اعطا می‌کند. باتوجه به این مباحث در مورد گزاره‌ها می‌توان گفت «گفتمان در یک معنای کلی به گروهی از اعمال زبانی راجع است (همان: ۱۲۰).... این‌جا می‌توانیم از گفتمان پزشکی، گفتمان اقتصادی، گفتمان تاریخ طبیعی یا گفتمان روان‌پزشکی [یا گفتمان جامعه‌شناسی] صحبت کنیم» (همان: ۱۲۱). با این وصف آنچه فوکو را از سایرین متمایز می‌کند جایگزینی مفهوم اعمال گفتمانی با آگاهی است. او آگاهی را نه امری آگاهانه که برآمده از اعمالی می‌داند که تنها درون گفتمان معنا می‌یابند. خود گفتمان نیز به‌جز نشانه‌های زبانی، اعمال نظم‌یافته‌ای است که در کنار هم به تولید منظومه‌ای می‌انجامد که او گفتمان می‌نامد.

فوکو گفتمان را جوئی می‌داند که به پدیده‌ها هستی می‌بخشد و آن‌ها را قابل مشاهده و معاینه می‌کند. بیرون از گفتمان هیچ‌چیز وجود ندارد زیرا بیرون از زبان چیزی متصور نیست و سکوت محض برقرار است. حتی خود سکوت نیز برساختی زبانی است. طنین حکم هایدگر درباب اهمیت زبان برای هستی پدیده‌ها در مفهوم گفتمان فوکو شنیده می‌شود، هم‌چنان‌که معنای ویتگنشتاین از گزاره تماماً نزد فوکو بازتولید می‌شود. فوکو گزاره را به عمل درآمیخته می‌بیند و از اعمال گفتمانی صحبت به‌میان می‌آورد. وی نیز همانند ویتگنشتاین و هایدگر زبان و عمل را متناظر هم می‌بیند و مفهوم عمیق گفتمان را برای آن معرفی می‌کند.

مجموعه‌ی مراحل دیرینه‌شناسی را می‌توان به‌شکل زیر نشان داد:



لاکلا و موف<sup>۱</sup> بهترین تمهید تجربی از نظریه‌ی فوکو را به دست داده‌اند لذا برای این مکتوب هم چهارچوب مفهومی و هم مبانی نظری روش آن محسوب می‌شوند. برقیاس فوکو این دو تصریح می‌کنند ما تنها به ابژه‌هایی دسترسی داریم که به واسطه‌ی مفصل‌بندی زبانی برای ما ساخته شده‌اند. امر گفتمانی، ابژه‌ای در میان مابقی ابژه‌ها نیست بلکه افقی است که وجود ابژه‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. لاکلا و موف آشکارا اذعان می‌کنند «آن‌چه ویتگنشتاین بازی زبانی می‌نامد چیزی است که ما گفتمان می‌دانیم» (لاکلا و موف ۲۰۰۱: ۱۰۸).

برای این دو، امر گفتمانی تنها مقوله‌ای شناختی و فکری نیست بلکه عملی مفصل‌بندانه<sup>۲</sup> است که روابط اجتماعی را ساخت و سامان می‌دهد (همان: ۹۶). جایگاه‌های متفاوت را، تا جایی که درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند، گشتاور<sup>۳</sup> می‌نامیم. در مقابل عنصر<sup>۴</sup> را تفاوت‌هایی می‌دانیم که به لحاظ گفتمانی مفصل‌بندی نشده‌اند (همان: ۱۰۵). عناصر نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها تثبیت نشده است و چند معنا را در خود دارند اما به محض ورود به گفتمان، معنای تثبیت‌شده‌ی موقتی کسب می‌کنند. همه‌ی نشانه‌ها در یک گفتمان گشتاور هستند. این نشانه‌ها همان گره‌های تور ماهی‌گیری هستند که معنای آن‌ها از رهگذر تفاوتشان با هم‌دیگر تثبیت می‌شود؛ چیزی که موقعیت‌های تمایز یافته<sup>۵</sup> نامیده می‌شود. ترکیب این مؤلفه‌ها یک صورت‌بندی گفتمانی<sup>۶</sup> را شکل می‌دهد.

از این منظر در تحلیل اجتماعی هیچ امری را بدون ارجاع به گفتمان نمی‌توان درک کرد زیرا ابژه‌ها تنها از طریق گفتمان در دسترس ما قرار می‌گیرند. این تحلیل تفکیک میان امور گفتمانی و غیرگفتمانی<sup>۷</sup> را از میان برمی‌دارد. «براساس این حکم؛ ۱. هر ابژه‌ای، برساخته‌ای گفتمانی است و هیچ ابژه‌ای بیرون از مناسبات گفتمانی امکان وجود ندارد. ۲. هر تفکیکی میان آن‌چه جوانب

<sup>1</sup> Laclau & Mouffe

<sup>2</sup> articulatory practice

<sup>۳</sup> Moment: به وقفه، لحظه، لنگر، گشتاور و ممان نیز قابل ترجمه است. منظور لاکلا و موف از این مفهوم جایگاه‌های مختلف سوژه درون مناسبات گفتمانی است. برای مثال فردی به‌عنوان یک زن، سیاه‌پوست، کارگر و سرپرست خانوار نیز هست و این موقعیت‌ها میدان جذبی برای او به‌وجود می‌آورند که نشانه‌ها در آن تجمع می‌یابند.

<sup>4</sup> element

<sup>5</sup> differential positions

<sup>6</sup> discursive formation

<sup>7</sup> non-discursive

زبانی و رفتاری عمل اجتماعی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود، تمایزی ناصواب یا تلاشی نافرجام برای یافتن محل خاص تمایز در فرایند تولید اجتماعی معناست، زیرا خود آن نیز ذیل کلیتی گفتمانی ساختار یافته است» (همان: ۱۰۷).

به این ترتیب می‌توان گفت لاکلا و موف نظریه‌ی گفتمان فوکو در دیرینه‌شناسی را تماماً جذب کرده و آن را بسط داده‌اند و لذا تفکیک میان امور گفتمانی و غیرگفتمانی را رد می‌کنند. «برای مثال فوکو که تمایزی - به نظر ما متناقض - میان امور گفتمانی و غیرگفتمانی ایجاد کرده، تلاش می‌کند کلیت رابطه‌ای که انتظام پراکندگی‌های شکل‌بندی گفتمانی را ایجاد کرده است، توضیح دهد، اما در نهایت این کار را با مفهوم اعمال گفتمانی<sup>۲</sup> تشریح می‌کند: پزشکی بالینی در گفتمان پزشکی ارتباطی میان تعدادی از عناصر برقرار می‌کند؛ عناصری که از جایگاه پزشک و بیمار نشأت می‌گیرد. فوکو جایگاه‌های نهادی را به بیرون از مناسبات گفتمانی ارجاع می‌دهد در حالی که همین موقعیت‌ها خود برساخته‌های گفتمانی هستند (همان: ۱۰۷).

به‌خاطر این موضع، لاکلا و موف با اعتراضات بسیاری در مورد «تقلیل جهان خارج به ایده» مواجه شدند. آن‌ها در مقابل توضیحی مقنع ارائه می‌کنند که اتهام تقلیل‌گرایی عین به ذهن را منحل می‌کند:

این واقعیت که هر ابژه‌ای برساخته‌ای گفتمانی است، ربطی به این‌که جهان مستقل از ما وجود دارد یا تقابل ایده‌آلیسم/رئالیسم ندارد. زلزله و افتادن آجر از روی دیوار، واقعه‌ای است که این‌جا، اکنون و بیرون از ما اتفاق می‌افتد، یک زمین‌لرزه یا افتادن یک آجر، رخدادی است که یقیناً وجود دارد، به این معنا که این رویداد این‌جا و اکنون، مستقل از اراده‌ی من اتفاق می‌افتد. اما این‌که آیا خاص‌بودگی آن‌ها به‌مثابه ابژه، برحسب «پدیده‌های طبیعی» ساخته می‌شود یا برحسب «آیات خشم خداوند»، به ساختار یافتن آن در یک حوزه‌ی گفتمانی وابسته است. آنچه پذیرفتنی نیست این نیست که چنین ابژه‌هایی در بیرون از اندیشه وجود دارند، بلکه آن ادعای متفاوتی است که می‌گوید آن‌ها می‌توانستند خود را به‌مثابه ابژه‌هایی بیرون از هر شرایط گفتمانی حاکم بر ظهورشان، برسانند (لاکلا و موف ۲۰۰۱: ۱۰۸).

لاکلا و موف برای رفع یک شائبه‌ی دیگر که در مورد گفتمان وجود دارد بلافاصله می‌افزایند: «در بنیان حکم بالا فریبی نهفته است که گفتمان را دارای وجهی ذهنی نشان می‌دهد.

<sup>1</sup> linguistic and behavioral aspects of a social practice

<sup>2</sup> discursive practice

با رد این ادعا ما با تأکید می‌گوییم هر ساختار گفتمانی دارای مؤلفه‌ای مادی است. دوگانه‌های کلاسیک میان ذهن و عین و زبان و عمل از سوی متفکرانی معاصر از میان برداشته شده است. به‌طور مشخص کنش کلامی به خاصیت عینی و عملی کلام اشاره دارد. بازی زبانی ویتگنشتاین نیز کلیتی را معرفی می‌کند که در آن زبان و کنش درهم‌تنیده شده‌اند. با این وصف مشخصه‌های مادی بخش مهمی از بازی‌های زبانی ویتگنشتاین هستند. عناصر زبانی و غیرزبانی در نظریه‌ی ویتگنشتاین تنها هم‌نشینی دو عامل در کنار هم نیستند بلکه نظامی ساختارمند و تمایز یافته از موقعیت‌ها هستند که یک گفتمان را تشکیل می‌دهند. موقعیت‌های تمایز یافته، عناصر مادی متنوعی از پراکندگی را شامل می‌شود» (همان).

هر نشانه به‌طور بالقوه استعداد جذب درون یک گفتمان را دارد. لاکلا و موف امکاناتی که یک نشانه برای جذب درون یک گفتمان را دارد، میدان گفتمان‌مندی<sup>۱</sup> می‌نامند. «میدان گفتمان‌مندی شکل رابطه با گفتمان‌های عینی است. با نفی دال متعالی در این تلقی، میدان گفتمان‌مندی به دال‌های پراکنده و دال مرکزی، وحدت و انسجامی موقتی اعطا می‌کند. هم‌چون دریدا که تحت تأثیر فلسفه‌ی ویتگنشتاین و هایدگر دال متعالی را رد می‌کند، در این‌جا نیز دال مرکزی هرگز نمی‌تواند بیرون از نظامی از تفاوت‌ها وجود داشته باشد. معنا همواره براساس تثبیت موقتی دال و مدلول در میدان جاذبه‌ی گفتمانی شکل می‌گیرد» (همان: ۱۲-۱۱۱). همواره تحت تأثیر رابطه با دیگر عناصر و قوت آن‌هاست. همیشه یک عنصر معتبر وجود دارد که سایر عناصر را به درون گفتمان برای تثبیت معنا جذب می‌کند، لاکلا و موف این حالت را نقاط پیوند<sup>۲</sup> می‌نامند.

نقاط پیوند عناصر معتبر گفتمانی هستند که تثبیت نسبی را موجب می‌شوند (همان). گفتمان براساس تثبیت نسبی معنا حول نقاط پیوند شکل می‌گیرد. «یک نقطه‌ی پیوند نشانه‌ی خاصی است که سایر نشانه‌ها حول آن انتظام یافته‌اند؛ سایر نشانه‌ها معنای خود را از نسبتشان با نقطه‌ی پیوند بازمی‌یابند. برای مثال در گفتمان پزشکی، بدن نقطه‌ی پیوندی است که سایر نشانه‌ها حول آن تجمع و ترتیب یافته‌اند. سایر نشانه‌ها از جمله آسیب، بافت و کالبد حول بدن تجمع یافته و معنا دار می‌شوند. هم‌چنان‌که نقطه‌ی پیوند در گفتمان سیاست، دموکراسی است» (یورگسن و فیلیس ۲۰۰۲: ۲۶).

<sup>1</sup> field of discursivity

<sup>2</sup> nodal points



بر این اساس شرایط امکان معنا، همواره درون نظامی بسته به وجود می‌آید و تثبیت معنای هر عنصر درون این نظام تعریف می‌شود. گفتمان هرگز کلیتی تمامیت‌یافته و انعطاف‌ناپذیر نیست و معنا در آن به‌طور کامل به تثبیت نمی‌رسد و لذا این وضعیت به کشمکش اجتماعی دائم برای تعریف جامعه و هویت می‌انجامد.

یک گفتمان تلاش دارد «عناصر» را به «گشتاور» تقلیل دهد و معنای متکثر آن‌ها را محدود به میدان جذب خود کند. به تعبیر لاکلا و موف، گفتمان «حصری»<sup>۱</sup> ایجاد می‌کند که نوسانات معنایی نشانه را موقتاً متوقف می‌کند. با این همه خود حصر نیز امری قطعی نیست؛ عبور از عنصر به گشتاور هرگز به‌طور کامل و دائم انجام نمی‌شود. گفتمان آن‌قدر تصلب نمی‌یابد که از سوی چندسویگی معنا در میدان گفتمان‌مندی تغییر و تحول نپذیرد (همان: ۲۸). لاکلا و موف کشمکش میان گفتمان‌ها برای جذب یک نشانه را «ستیزه»<sup>۲</sup> می‌نامند. از این رو به واسطه‌ی سیالیت عناصر، مرز میان گفتمان‌ها چندان قطعی و روشن نیست بلکه می‌توان گفتمان‌ها را بر روی یک طیف نشان داد که میزان دوری و نزدیکی به هم‌دیگر تعیین‌کننده‌ی معنای موقتی آن‌هاست. یک گفتمان نمی‌تواند خود را به‌گونه‌ای تثبیت کرده و هژمونیک کند که تنها گفتمان موجود باشد، بلکه همواره چند گفتمان در نزاع و رقابت<sup>۳</sup> با هم‌دیگر قرار دارند.

### چهارچوب مفهومی

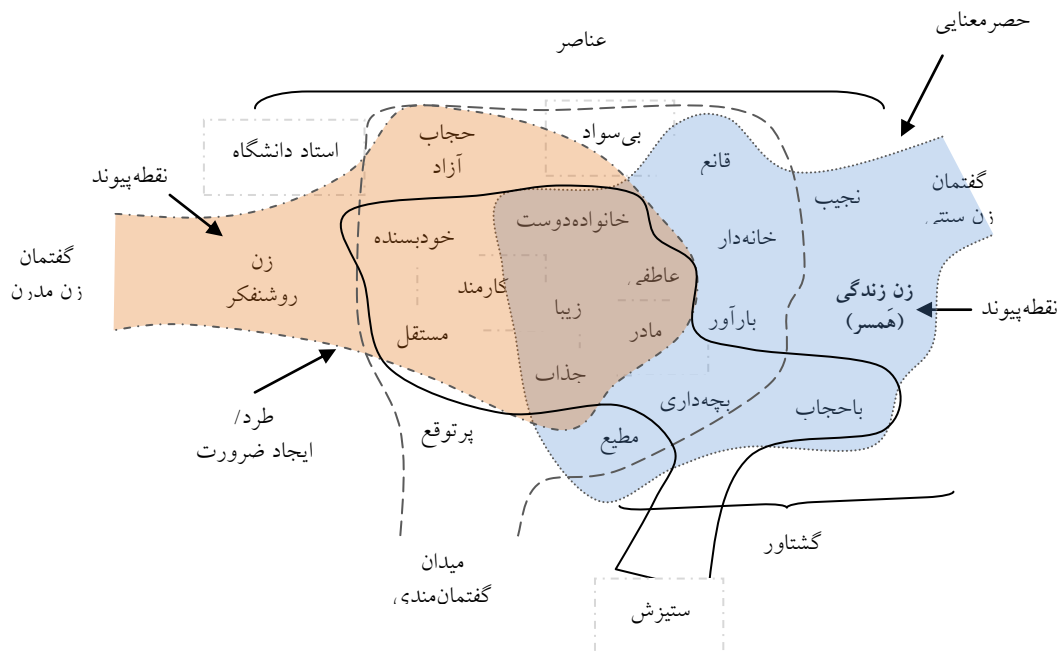
چهارچوب مفهومی این نوشته متکی بر فهم زبانی جامعه است. بر این اساس هستی اجتماعی و نظم و تضادهای نهفته در آن را از این دریچه مورد تحلیل قرار می‌دهد. گفتمان واحد بنیانی این تحلیل است که معنا درون آن پدید می‌آید. گفتمان منظومه‌ای از گزاره‌هاست که متناظر با اعمال گفتمانی و بازی‌های زبانی هم‌ساز هستند. بر این قیاس هر مجموعه از اعمال گفتمانی یک صورت‌بندی گفتمانی را تشکیل می‌دهند. اعمال گفتمانی که وجهی از بازی‌های زبانی هستند در گزاره‌ها تجلی می‌یابند. از این قرار واحد بنیانی تحلیل در این تحقیق، گزاره‌ها هستند. مجموعه‌ی گزاره‌ها نشانه‌هایی را در یک صورت‌بندی گفتمانی برای افاده‌ی معنایی خاص تثبیت می‌کنند؛ همچنان که ممکن است میان گفتمان‌ها برای جذب این نشانه‌ها تضاد جریان داشته باشد. هر گفتمان دارای مجموعه‌ای از نشانه‌ها به‌مثابه گشتاور و یک نقطه‌ی پیوند هستند. این

<sup>1</sup> closure

<sup>2</sup> antagonism

<sup>3</sup> agonism

گفتمان‌ها بر سر جذب مجموعه‌ی عناصر موجود در رقابت قرار دارند و دارای مرزهای نسبتاً مشخص هستند و با تلاش برای ایجاد حصر معنایی، سایر احتمالات را طرد می‌کنند. برای مثال دو گفتمان که در پی تثبیت معنای مطلوب از زن هستند، برای جذب عناصر با هم رقابت می‌کنند، نقاط پیوند خاص خود را دارند و قصد دارند میدان گفتمان‌مندی را به تسخیر خود درآورند. رابطه‌ی آن‌ها و وضعیت عناصر و نقاط پیوند و گشتاورهای آن‌ها را می‌توان به‌شکل زیر نمایش داد. روابط و مفاهیم این شکل و رابطه‌ی آن‌ها نمونه‌ای مثالی برای چهارچوب مفهومی این مقاله است.



### روش‌شناسی

روش و مسئله و منظر تحقیق در تناظر با هم قرار دارند و از آن‌جا که مسئله‌ی تحقیق جامعه و مناسبات آن را زبانی ارزیابی می‌کند، روش متبوع آن باید به مختصات زبانی جامعه حساس

باشد. با این وصف مناسب‌ترین روش برای این مقاله «تحلیل گفتمان»<sup>۱</sup> است که از زمره‌ی روش‌های «کیفی» محسوب می‌شود.

نمونه‌گیری در این دست از تحقیقات نیز کیفی است. نمونه‌ی این تحقیق به‌منظور آزمون فرض اساسی از میان دو قشر<sup>۲</sup> پزشکان و بازاریان انتخاب شده‌اند. مبنای این انتخاب تفاوت اعمال گفتمانی و بازی‌های زبانی این دو قشر برای تمهید امکان مقایسه‌ی میان آن‌ها بوده است. روش جمع‌آوری مواد تحلیل، مصاحبه‌ی باز نیمه‌ساختاریافته است که در آن برخی سؤالات کلی راهنمای محقق برای استخراج گزاره‌های قابل تحلیل از منظر این نوشته بوده‌اند.

تعیین حجم نمونه نیز براساس کفایت نظری انجام گرفته و با این وصف ۱۴ مصاحبه از هر دو قشر نمونه انجام شده است. روش تحلیل مبتنی بر تحلیل بازی‌های زبانی و اعمال گفتمانی پاسخ‌گو در یک قشر و مقایسه‌ی آن با نمونه‌ی دیگری از قشر مقابل بوده است. تحلیل مصاحبه‌ها به‌صورت انباشتی انجام شده و پس از بررسی یک زوج دوتایی پزشک و بازاری، یک مقایسه انجام گرفته و لذا در هر مصاحبه تحلیل کامل‌تر شده و در انتها عناصر و نشانه‌های حاصل از تحلیل‌ها با هم مقایسه شده و به‌زبان تصویر نمایش داده می‌شوند. واحد تحلیل این پژوهش گزاره است.

اعتبار تحقیق متکی بر مبانی نظری است لذا اعتبار این پژوهش درونی است. در تحقیقات برساخت‌گرایانه واقعیت خود امری برساخته است و معرفت معطوف به فهم این جنبه از واقعیت است. باید توجه داشت برساخته بودن واقعیت به‌معنای عدم وجود خارجی و واقعیت بیرونی آن نیست بلکه آن را وجودی گفتمانی می‌داند که بیرون از گفتمان و به‌خودی خود واقعیت ندارد و تنها در افق فهم ماست که وجود می‌یابد.

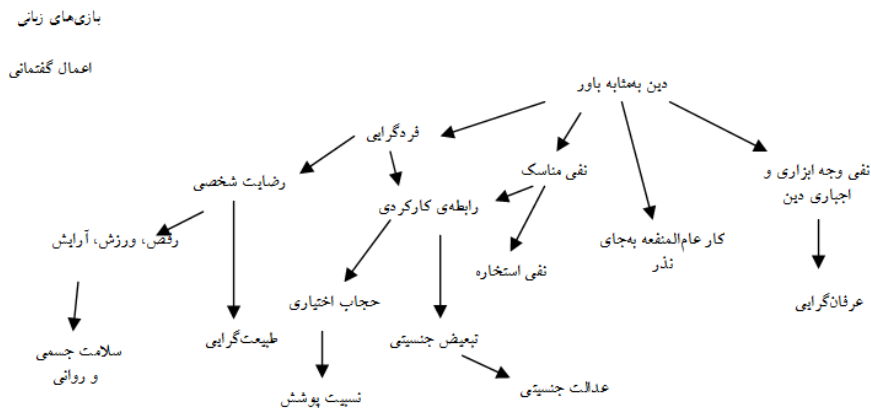
<sup>۱</sup> Discourse Analysis در این نوشته چه در مبانی نظری چه در تکنیک‌های تجربی هیچ نسبتی با تحلیل گفتمان انتقادی ندارد. تحلیل گفتمان انتقادی ریشه در زبان‌شناسی کارکردگرا دارد که بضاعت تحلیل گفتمان فوکوی را دارا نیست.

<sup>۲</sup> مفهوم قشر در این نوشته تنها برای تمایز میان دو نوع متفاوت استفاده شده است و لذا مفهوم علمی آن مد نظر نیست. می‌توان از تعبیر شغل نیز استفاده کرد.

## نتایج تحقیق

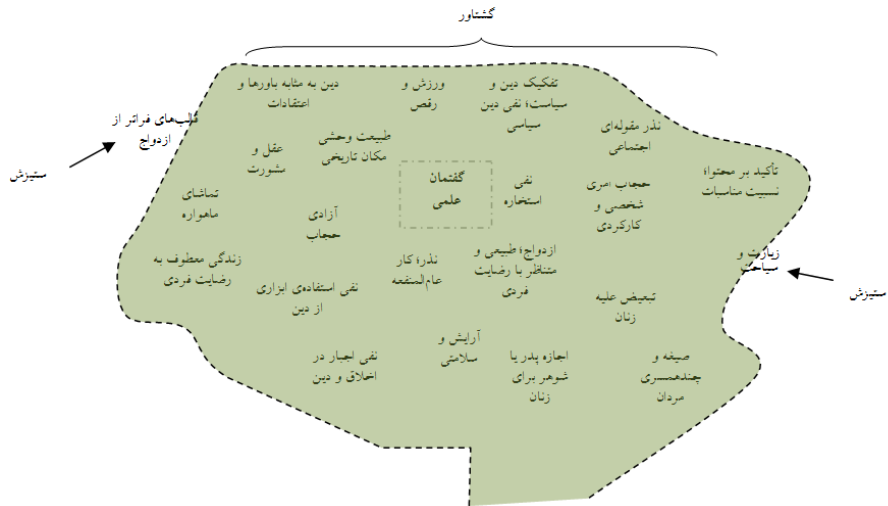
در این پژوهش توصیف و تحلیل اطلاعات توأمان انجام می‌گیرد و برای رعایت تلخیص، از ذکر گزاره‌ها اجتناب می‌شود و اعمال گفتمانی و بازی‌های زبانی مصاحبه‌ها گزارش می‌شود. در واقع هدف تحلیل گزاره استخراج این مقولات بوده و جز این گزاره هیچ ارزش تحلیلی برای این مکتوب ندارد. در ضمن این گزارش فضای کلی مصاحبه و سؤالات تحقیق آشکار می‌شود. در تحلیل مصاحبه‌های انجام شده، سه صورت‌بندی گفتمانی به‌دست آمد: گفتمان عرفی، گفتمان شرعی و گفتمان علمی. هر یک از این گفتمان‌ها بازی زبانی و به‌طریق اولی اعمال گفتمانی متفاوتی معرفی کرده‌اند که ناظر بر تفاوت در نوع مفصل‌بندی آن‌هاست.

### ۱. بازی زبانی و اعمال گفتمانی صورت‌بندی گفتمان علمی



بازی‌های زبانی و اعمال گفتمانی متناظر با هم در شکل بالا یک شکل زندگی را به تصویر می‌کشند. می‌توان سایر وجوه این شکل زندگی و بازی‌های زبانی آن را مورد بررسی قرار داد تا وجه کامل‌تری از این شکل به‌دست بیاید. اما با توجه به مقدمات مفهومی این تحقیق مقولات مورد پرسش به‌خوبی حداقل مرزهای یک شکل زندگی را نمایش می‌دهند.

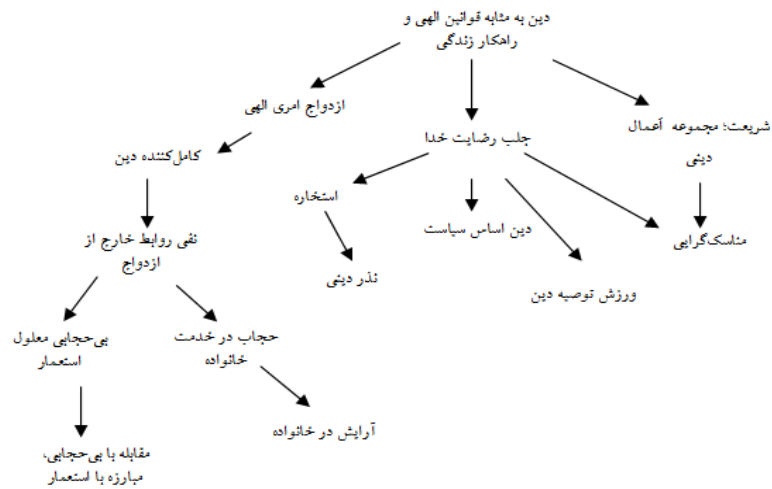
## نشانه‌های مفصل‌بندی شده در صورت‌بندی گفتمانی علمی



## ۲. بازی زبانی و اعمال گفتمانی صورت‌بندی گفتمان شرعی

بازی‌های زبانی

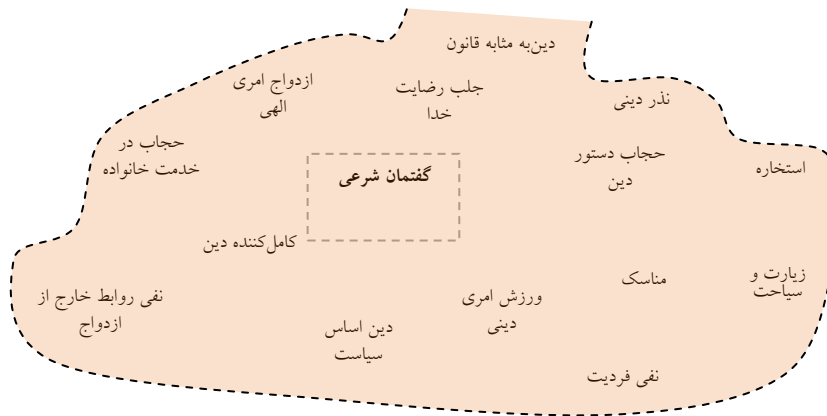
اعمال گفتمانی



تمام اعمال گفتمانی گفتمان شرعی بازار معطوف به بازی زبانی دین هستند. این خود نکته‌ی مهمی است که منبع جوشش گفتمان شرعی بازار را نشان می‌دهد. در این شکل از زندگی، دین در مرکز معنابخشی به اعمال عاملان و سوژگی این گفتمان قرار دارد. جلب رضایت خدا مهم‌ترین نشانه‌ی این صورت‌بندی است که سایر نشانه‌ها حول آن گرد آمده‌اند. شریعت و

مناسک مربوط به آن نیز از سویی عامل وحدت گفتمانی و از طرفی روش جلب رضایت خداست. سوژگی این صورت‌بندی عاملیت ضعیف‌تری دارد و در خدمت مناسبات و مجری آن‌هاست.

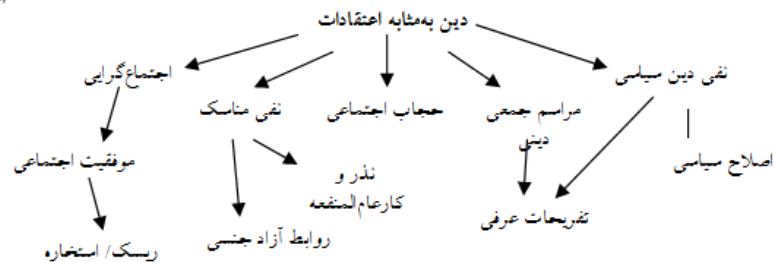
### نشانه‌های مفصل‌بندی شده در صورت‌بندی گفتمانی شرعی



### ۳. بازی زیبایی و اعمال گفتمانی صورت‌بندی گفتمان عرفی

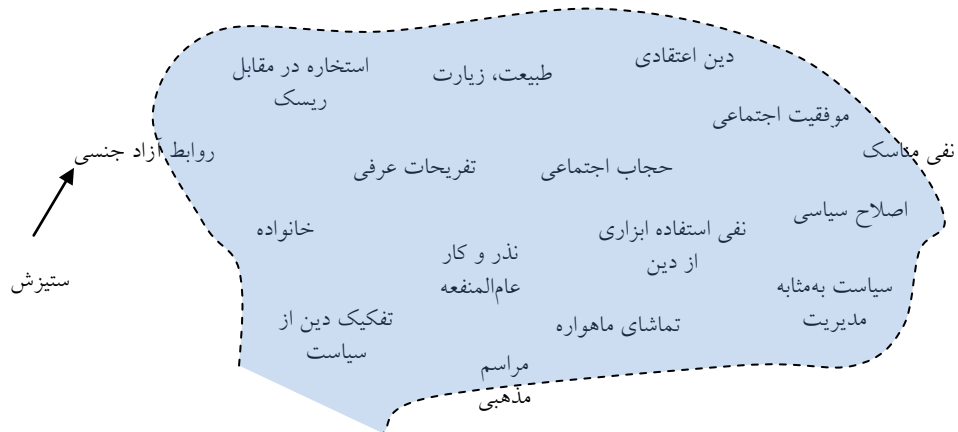
بازی‌های زیبایی

اعمال گفتمانی



در گفتمان عرفی بازار سیالیت نشانه‌ها بیشتر به چشم می‌خورد. در این صورت‌بندی نشانه‌ها تثبیت نهایی ندارند و گاه تثبیت شده و به‌عنوان گشتاور جذب گفتمان می‌شوند و گاهی به بیرون از گفتمان رانده می‌شوند. این مسئله نشانه‌ی ناهم‌سانی عاملان این گفتمان است. جوانان بازار به‌نظر می‌رسد تعلق بیشتری به گفتمان عرفی دارند و با جایگزینی نیروهای موجود، گفتمان عرفی بازار نیروی بیشتری خواهد گرفت و منشأ اثر خواهد بود.

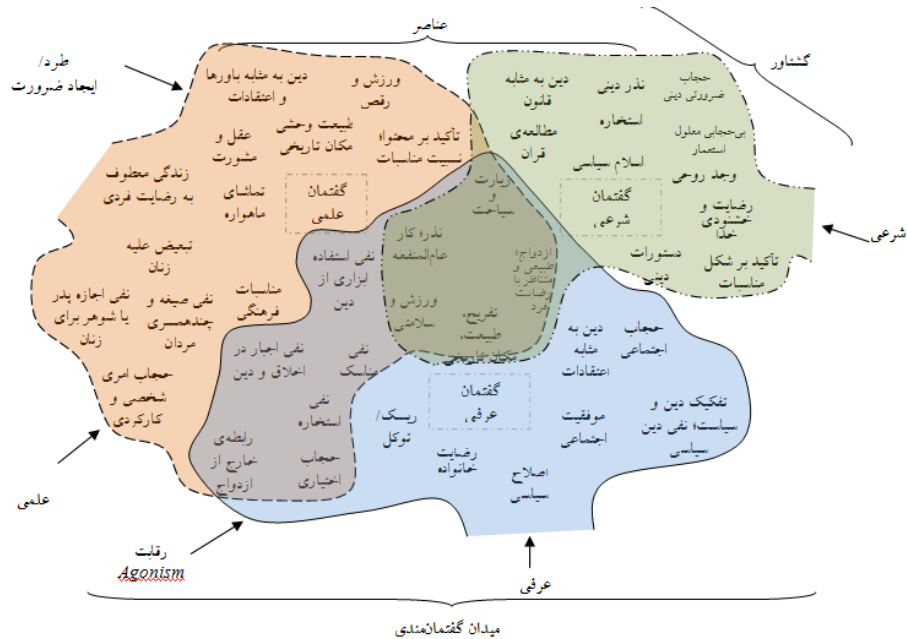
### نشانه‌های مفصل‌بندی‌شده در صورت‌بندی گفتمانی عرفی



با این وصف از ۱۴ مصاحبه‌ی انجام‌شده در این پژوهش از دو قشر پزشک و بازاری، سه صورت‌بندی گفتمانی حاصل آمد که مختصات عملی و دلالت‌های زبانی هر یک در قالب نمودار و تصاویر به‌دست داده شد. واقع این است که در مصاحبه‌های اولیه - که براساس خلوص گفتمانی و نزدیکی با دال مرکزی انتخاب می‌شدند - دو گفتمان علمی و شرعی دارای مرزبندی‌های جدی بودند و تقریباً هیچ نشانه‌ای مورد نزاع آن‌ها نبود. با این وصف پس از انباشت تحلیل‌ها، به‌آرامی برخی نشانه‌ها در بیرون از گفتمان علمی و شرعی قرار می‌گرفتند. در آغاز تحلیل نگارنده آن‌ها را به‌مثابه زیرگفتمان‌ها یا نقاط ستیزش درک می‌کرد. اما با تحلیل‌های بعدی مشخص شد که این نشانه‌ها دارای نقطه پیوند مشخص و مختصات یک صورت‌بندی گفتمانی هستند که بخشی از نشانه‌های هر دو گفتمان علمی و شرعی را در خود جای می‌دهند لذا به‌عنوان یک گفتمان مستقل و رقیب مورد شناسایی قرار گرفتند.

شکل و نسبت نهایی گفتمان‌ها، نشانه‌ها و مرزبندی و نقاط رقابت آن‌ها به‌شکل زیر قابل ارائه است:

### نسبت گفتمان‌های پژوهش و نقاط رقابت آن‌ها



### نتیجه‌گیری

از منظر این مکتوب، میان بازی‌های زبانی و اعمال گفتمانی عاملان یک گفتاور، ارتباطی قابل کنکاش وجود دارد که منطبق با منطق زندگی روزمره در یک شکل از زندگی است. آشکار است مرز میان شکل زندگی‌ها، تنها بر مبنای شغل عاملان قابل ترسیم نیست اما در مورد نمونه‌ی این تحقیق می‌توان گفت این تمایز برخی از مرزها را پوشش می‌دهد. اگر بتوان از داده‌های تحقیق فراتر رفت، می‌توان حکم کرد زبان در برساخت واقعیات زندگی که مرزهای جهان ساکنان یک صورت‌بندی گفتمانی را تصویر می‌کند، میدان‌دار نقش مرکزی است. زبان نه تنها واسطه‌ی فهم بلکه عامل برساخت معانی زندگی نزد صورت‌بندی‌های گفتمانی است. زبان از این منظر تنها کلام نیست و اعمال زندگی را در خود مستتر دارد؛ زبان در این تلقی خود زندگی و اعمال و مناسبات متناظر با آن است.

بازخوانی این نوشته ذیل جامعه‌شناسی معرفت می‌تواند در ترسیم نقشه‌ی ذهنی جامعه‌ی معاصر مورد استفاده قرار گیرد. از دلالت‌های نظری این رویکرد یکی هم این است که ذهن را از



اشتغال به کنش و فلسفه‌ی دوگانه‌انگار آن فراتر ببرد و با تمهید مبانی فکری ضروری «عمل» را به‌مثابه واحد مشاهده و تحلیل طرح کند؛ مقوله‌ای که می‌توان از آن با عنوان «چرخش عمل»<sup>۱</sup> در نظریه‌ی اجتماعی معاصر نام برد، جریانی که به تجدید مطلع در جامعه‌شناسی متأخر انجامیده است.

### کتاب‌نامه‌ی فارسی

۱. دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل. (۱۳۸۲). میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک. ترجمه‌ی حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
۲. ویتگنشتاین، لودویک. (۱۳۸۶). رساله‌ی منطقی-فلسفی. ترجمه‌ی میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی. تهران: امیرکبیر.
۳. ویتگنشتاین، لودویک. (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی. ترجمه‌ی فریدون فاطمی. تهران: مرکز.
۴. هابرماس، یورگن. (۱۳۸۴). نظریه‌کنش ارتباطی. ترجمه‌ی کمال پولادی. تهران: روزنامه ایران.

### کتاب‌نامه‌ی لاتین

1. Austin, J. L. (1962). *How to Do Things with Words*. The William James Lectures delivered at Harvard University in 1955. Oxford: London.
2. Finlayson, J.G (2005) *Habermas; A Very Short Introduction*. London: Oxford University Press.
3. Foucault, M. (2002). *The Archaeology of Knowledge*. London: Routledge.
4. Giddens, A. (1993). *New Rules of Sociological Method: A Positive Critique of Interpretative Sociology*, 2Ed. Stanford University Press: Stanford.
5. Giddens, A. (1979) *Central Problems in Social Theory: Action, Structure and Contradiction in Social Analysis*. London: Macmillan.
6. Giddens, A. (1984). *Constitution of Society*. London: Polity Press.
7. Heidegger, M. (1982). *On the Way to Language*. Trans by Peter D. Hertz. New York: Perennial Library.
8. Jorgensen, M & Phillips, L. (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: Sage.
9. Laclau, E & Mouffe, Ch. (2001). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. 2ed. London: Verso.
10. Mulhall, S. (2005). *Heidegger and Being and Time*. London: Routledge.
- Pleasant, N. (1999). *Wittgenstein and the idea of a Critical Social Theory*. London: Routledge.
11. Rorty, R. (1991). *Essays on Heidegger and Others*. Philosophical Papers Volume 2. Cambridge: Cambridge University Press.

<sup>1</sup> practice turn